

جغرافیای تاریخی اندراب مقاله- تحقیقی



پوهاند دکتور محمد یونس طغیان ساکای

قسمت دوم وپایانی

پیوسته به گذشته

بارتولد اندراب را در پای سلسله هندوکش شهری توصیف می‌کند که از اهمیت بزرگ تجارتي برخوردار است. همو از قول کوستنکو یک جغرافیانگار دیگر روس آورده است که کوتل خاواک مناسب‌ترین معبر هندوکش است که شمال را به حوزه هند وصل می‌کند. (بارتولد، ۱۳۰۸: ۶۹).

از تذکر ابوالفضل علامی (۱۸۷۲) که گفته است «...در این میان شمالی اندراب و بدخشان و هندوکوه در میانه، جنوبی فرمل و نغر... (ص ۵۹۰) اندراب یکی از مهم‌ترین مناطق شمال هندوکش حساب می‌شده است. برخی اسناد حقوقی از جمله تعدادی از قباله‌ها تا عصر امیر عبدالرحمان خان نیز نشان می‌دهند که این منطقه به نام ولایت اندراب یاد می‌شده است. در زمان شیر علی خان افغانستان به پنج واحد اداری تقسیم شد. کابل، ترکستان افغانی، قندهار، فراه و هرات. که اندراب جزء ترکستان افغانی بود. عبدالرحمان خان تغییراتی در آن به وجود آورد و بدخشان را بدان علاوه کرد. و اما اندراب جزء ولایت کابل شد.



در سال ۱۳۰۰ هجری (در عصر امیر امان الله خان) افغانستان به پنج ولایت و چهار حکومت اعلی تقسیم شد (عارض، ۱۳۷۹: ۵۰) که اندراب جزئی از ولایت قطغن و بدخشان بود. این ولایت غیر از حکومت کلان بدخشان سه حاکم درجه اول داشت. اندراب، غوری و رستاق. (محمندارخان، ۱۳۰۲: ۲۵) در عهد محمدنادرشاه این تقسیمات حفظ شد اما تغییراتی در درجه و اهمیت برخی از حکومت‌ها به وجود آمد. طبق گزارشی که در قاموس جغرافیایی افغانستان منتشره ۱۳۳۵ آمده است، اندراب از یک حکومت درجه اول، به حکومت درجه چهار تقلیل یافت و جزء حکومت کلان پلخمری شد. (قاموس جغرافیایی افغانستان، ۱۳۳۵، ج ۱: ۱۶۶). در زمان سلطنت محمدظاهرشاه در سال ۱۳۴۳ خورشیدی/۱۹۶۴ میلادی افغانستان به ۲۶ ولایت تقسیم شد که یکی از آن ولایات بغلان بود (سالنامه ۱۳۴۳ افغانستان: ۹۶۲). مرکز ولایت هم به بغلان منتقل شد و اندراب یک ولسوالی درجه ۴ آن محسوب گردید.

هنگامی که عبدالرحمان خان از امیرشیرعلی خان شکست یافته بود، مدتی در اندراب در خانه میرزا غریب اندرابی می‌بود. سید عبدالرحیم مشهور به صوفی پشمی، میر مردم قلات و میر محمد اکبرخان از عبدالرحمن خان در برابر شیرعلی خان حمایت کردند. اما هنگامی که امارت عبدالرحمن خان استقرار یافت، او در سفری به شمال در دوشی مستقر شد و بزرگان اندراب را به حضور پذیرفت و همه را زنجیر زد و به غزنی فرستاد. نه تن از ریش سفیدان اندراب در زندان غزنی جان باختند. اما میرزا غریب به دربار او نرفت. شش ماه مقاومت کرد. عبدالرحمن از دو طرف نارین و خنجان لشکر فرستاد. این لشکر اندراب را تاراج کرد و اما میرزا غریب به بخارا گریخت. زمین‌های او به طرفداران عبدالرحمن داده شد و میرزا غریب در بخارا وفات کرد. (دهاتی، همان: ۸۴). اما تعدادی از اندرابی‌ها جانب امیر شیرعلی خان را داشتند. از جمله مرادعلی بزرگ مردم ساکه او را یاری کرد و با امیرشیرعلی خان تا پنجشیر رفت. امیر به نام او فرمان نیابت هزاره‌های اندراب را صادر کرد. فرزندان نایب مرادعلی با به قدرت رسیدن عبدالرحمن به کولاب گریختند و تا دوران امیر حبیب‌الله خان در آنجا ماندند.

در سال ۱۳۳۹ هجری به اساس درخواست میرچه خان کوهستانی لشکر یکهزار نفری به فرماندهی ملا عبدالغفور اندرابی از بدخشان و اندراب راهی شمالی شدند. این لشکر در مقام تتمدره، نزدیک قلعه علی‌خان زیر ضربات توپخانه انگلیس قرار گرفت و نه تن از اندرابی‌ها در این حادثه به شهادت رسیدند. اندرابی‌ها تا آخر در کنار مبارزان ملی بودند، در جنگ با انگلیس‌ها اشتراک کردند و برای تقویت بنیه مالی مبارزان مقداری از نقره از مردم جمع‌آوری و فرستادند. (دهاتی، همان: ۸۲)

در عصر امیر امان الله خان که اعلان استقلال کرد، لشکری در حدود ۱۳۰۰ نفر تحت فرماندهی میر محمد اعظم خان با مصارف شخصی خودشان عازم جبهه نبرد شدند. اینها در پیوار زیر رهبری شاه محمودخان جنگیدند و چهار شهید و هفت زخمی برجای گذاشتند. اما در موقع بازگشت اختلافی با فرمانده جنگ پیدا شد و میر محمد اعظم به فرمان شاه دوسال را در زندان خان‌آباد سپری کرد. (دهاتی، همان: ۸۸)

در عصر نادرخان، برادرش شاه محمودخان به شمال افغانستان فرستاده شد تا با هواداران حبیب‌الله کلکانی و جانبداران ابراهیم بیگ لقی تصفیه حساب کند. شاه محمود به اندراب آمد و اولین کسی را که مورد بازخواست قرار داد نایب محمد مومن ساکه بود او را به ظن همکاری با ابراهیم بیگ احضار کردند. مومن شخص زبان‌آوری بود. در برابر پرسش شاه محمود گفت که او بر سر راه خانه دارد و مسافرانی بسیار به مهمان خانه او فرود می‌آیند. شبی را سپری می‌کنند و می‌روند. برخی از ریش سفیدان اندراب سخن او را تایید کردند و بدین ترتیب مومن خان از کشتن نجات یافت.

در سال ۱۳۰۷ امیر امان الله به اندراب سفر کرد. در همین سال جاده موتر رو خنجان اندراب به همت خود مردم و با وسایل ابتدایی بیل و کلنگ احداث شد و امان الله خان با موتر خود از این طریق وارد اندراب گردید. خوب است خاطره سفر شاه را به اندراب اینجا بیاوریم. در این سال مردم جنوبی به تحریک ملاها علیه حکومت امان الله شورش کرده بودند. دلیل مهم شورش رفع حجاب بود که توسط ملکه ثریا انجام شد. تصویرهایی از ملکه ثریا در پشاور ساخته شده و در مساجد جنوبی توزیع گردیده بود. شاید امیر امان الله برای جلب همکاری مردم اندراب به این ولا آمده بود. در این سفر ملکه ثریا هم شاه را همراهی می‌کرد. آنها شب را در دهکده زیبای کشن‌آباد سپری کردند. دهکده به حدی زیبا بود که شاه آن را «گلشن‌آباد» نام نهاد. فردای آن روز در کنار رود آرزو مجلس بزرگی برپا شد. ما نمی‌دانیم در این مجلس چه گفته شد اما در بخشی از این همایش خلیفه غلام حسین از مردم قاسان همراه با صدای گیرای غیچک آواز می‌خواند. او با توجه به مشکلاتی که مردم جنوبی برای حکومت ایجاد کرده بودند و تایید کارکردهای شاه خواند که:

هرکه زن خوب داره مسلمان هم هموس

شو دم بغلش گیره ایماندارم هموس

امان الله به وجد آمده بود. دست در گردن ملکه انداخت و گفت خلیفه یک بار دیگر هم همین بیت را بخوان و خلیفه غلام حسین بار دیگر این بیت را تکرار کرد. همین یک بیت نشاندهنده حمایت مردم اندراب از حکومت امان الله بود. اما قابل یادآوریست که در این سفر شاه امان الله نماز جمعه به امامت یک ملای اندرابی به نام مولوی عبدالجلیل برگزار شد و امان الله خان او را به خاطری که چرا در حضور پادشاه اسلام او امامت نماز جمعه را به عهده گرفته و چرا به نام او خطبه را نخوانده او را به یک قفس چوبی زندانی کرد و بعد در اثر وساطت بزرگان اندراب رهایش کرده است. (از خاطرات عمویم ملا عبدالستار در باره سفر امان الله خان به اندراب که جنرال حیدرخان نیز آن را تایید کردند.)



وجه تسمیه اندراب و برخی از قراء آن

این بخش را به خاطری نشر میکنم که در معرض آرای همه خواننده گان نشریه **گفتمان** و مخصوصا وطنداران اندرابی من قرار گیرد. شاید دوستان من چیزهای بیشتر و بهتر میدانند و آن را شریک خواهند کرد.

اندراب ANDARAB

اندراب به معنی پایان آب است. برخی از دانشمندان تاریخ و نویسندگان معاصر آن را به اشتباه «میان آب» تعبیر کرده اند. این مفکوره از تذکر ابن حوقل در صورة الارض منشأ میگیرد که گفته است در اندراب دو رود به نام اندراب و کاسان جریان دارد. اما موجودیت سراب در بالای دره اندراب دلیل

موجه اندراب به معنی «پایان آب» است. باشندگان اندراب نیک میدانند که اندراب در بین رودهای اندراب و قاسان نیست. در میان دو رود اندراب و قاسان تنها دهکده سنگبران موقعیت دارد و بس. اندراب در حقیقت یک دره در میان کوهها واقع شده و زمینهای هموار برای زراعت کمتر دارد و باغهای بیشتر در دوسوی رودخانه ها.

دوشی DOOSHI

شی و شو به معنی آب است و در نامجای های بسیار ترکیب شده است. «خواجه کان شیر» که در اصل خواجه کان شی خواهد بود، کوهی که کان و ذخیره آب دانسته می شده، چشمه شیر (چشمه شی) در پلخمري، شیر (منطقه بالای آب) و دوشی هم به معنی دو آب است که رود اندراب و سرخاب در این منطقه باهم می آمیزند.

لرخاب LARKHAB

اصلا لخراب است و این کلمه در متون تاریخی قدیم ذکر است. مقدسی لخراب را یکی از سه شهر مهم بامیان دانسته است (مقدسی، ۱۳۸۵: ۳۳۰). ویرانه های این حصار تاریخی باید در دره لرخاب جستجو شود.

ولیان WALYAN

ولیانکوه، کوهی در نزدیک تبریز است و کمال خجندی در آنجا خانقاهی داشت (طغیان، ۱۳۹۰: ۸۷). مسلما آبادی ای در پای این کوه به همان نام وجود داشت که خانقاه در گوشه ای از آن آبادی فعالیت داشت. دهخدا آورده است: گویند از کثرت توقف اولیا و فقرا به این نام معروف شده است (آندراج). پس ولیان اندراب هم همین معنی (ولی+ان) را خواهد داشت. این منطقه با قلعه مستحکمی که در اینجا وجود داشته معروف است. از این قلعه و مقاومت بینظیر آن در حمله چنگیزخان در تواریخ ذکری هست.

خنجان KHENJAN

خنجان معرب خینگان خواهد بود. خینگ نام و نوعی از اسپ است. یعنی دارندگان اسپهای خنگ. شهری در آسیای شمالی به نام خینگان وجود داشت. (گروسه، ۱۳۶۷: ۳۱۵)

کاوه KAWA

این کلمه یادآور نام نامی کاوه آهنگر خواهد بود.

باچگاه BAJGAH

جایی که از مردم باج و خراج می گرفتند. شاید اینجا معبری بوده که از جانب حاکمان وقت باج جمع آوری می کرده اند.

خوشدره KHUSHDARA

اصلا خشک دره است. ظاهر این دره هم خشک و بی آب است. اما در قدیم در بالادست این دره جنگلی انبوه با درختان بزرگ سرو و ارچه قسمت بزرگی از کوههای غرب اندراب را پوشیده بود که به نام جنگل خوشدره معروف بود. اما در طول زمان و در دوران زندگی ما بزرگترین درختان این جنگلی از بهر ذغال در کوره های آهنگری و مواد سوخت در زمستان مصرف شد و حالا از این جنگل چیزی باقی نیست.

غزمرق GAZMARQ

این کلمه از دو بخش «غز» و «مرق» تشکیل شده است. غز معرب گز خواهد بود. و گز درختی است که در دوسوی رودخانه اندراب به فراوانی می روید. مرق هم همان مرغ (سبزه) است، به معنی سبزه. پس غزمرق به معنی منطقه سبز و گزستان را گویند.

شاه کش SHAHKUSH

شاید در این محل روزگاری جنگی واقع شده و شاهی کشته شده است که در اثر آن خاطره آن حادثه هولناک نام این منطقه شاهکش شده باشد.

سرباغان SARBAGHAN

سرباغان ظاهرات باغهای بالا معنی میدهد. در زبان فارسی قدیم پسوند جمع «ها» چندان معمول نبوده است و همیشه نامها را با پسوند جمع «ان» جمع می بسته اند. مانند خنچان، سمندان، سرفاغان... کی میداند و چه میدانیم، شاید چهارباغ علیقلی اندرابی در همین قریه وجود داشته است.

یوچ YOUCH

در زبان اوستایی یوچ به معنی یوغ است و به معنی پیوند دهنده (فرهنگ واژه های اوستا، ج ۳، ص ۱۱۸۴). یوغ هم دوگاو را به هم وصل میکند. قریه ای میان دو قریه دیگر که آن دو قریه را به هم وصل میکند.

فج FEJ

به معنی راه گشاده میان دو کوه را گویند (منتهی الارب)

داودی DAWOODI

داودی یادآور حکومت ابوداودیان در اندراب است. شاید. ابوداودیان در این منطقه مرکز گرفته بودند.

کشناباد KUSHNABAD

کشناباد اصلاً نام قلعه قدیم به نام «کوشان آباد» و از یادگارهای سلسله کوشانی است. آثار این قلعه تاریخی تاهنوز در شمال غرب قریه کشناپاد و در ساحل رود اندراب هنوز باقیست.

آرزو AREZU

این نام با نام کوهی در اوستا (Arzur = شهابت دارد. در اوستا می خوانیم: «ناگهان اهریمن بدسگال فریاد برآورد و دیوان را فراخواند و گفت بیایید تا همگان به بلندی کوه ارزور شویم و آنجا از دیوان و روان پلیدان دیدن کنیم. پس فریاد برآوردند که اینک زرتشت زاده شده است، او براندازنده ماست. چون با سلاح اهورایی مجهز است، و با زاده شدن زرتشت، دیوان همه به اعماق تاریک زمین پراکنده می شوند». (یشت هفدهم 20/2).

خج KHUJ

در لغتنامه دهخدا معانی بسیار برای این کلمه آورده اند. شکافتن، شق کرده، منحرف شدن از راه راست و کج شدن از جمع معانی آن است. چون دره خج از دره اصلی آرزو به سوی شمال کج شده است، شاید مراد همین معنی باشد.

ارزنگان ARZENGAN

به همین نام شهری در بلاد ارمنیه است و اکنون در خاک ترکیه موقعیت دارد (دهخدا). اگر این کلمه مرکب از ارزن + گان باشد، به معنی کشتزار ارزن خواهد بود. اگر اصل کلمه از مشتقات «ارز» باشد به معنی جای مردم ارزنمند و شایسته خواهد بود و اگر مراد از ارزان باشد جایگاه مردمان فقیر خواهد بود.

صیاد SAYAD

صیاد به معنی شکارچی است. آیا در اینجا شکارچیان زندگی می کرده اند؟ در غرب این دهکده مکانیست کوهستانی به نام جوچی (Jawchi) که جای بودو باش مردمان اولیه پنداشته شده است. شاید انسان هایی در تاریخ یا ماقبل تاریخ که پیشه شکار داشته اند، در این منطقه زندگی می کرده اند.

سنگبران SANGBURAN

با توجه به نام نوبهار (ناواویهاره) یعنی معبد نو بودایی در جوار سنگبران و استوپه ای مشرف بر این قریه در ساحل چپ رود اندراب میتوان گفت که کلمه سنگبران تغییر یافته سنگهارمه است. سنگهارمه به مکانی اطلاق می شد که در آن معبد بودایی وجود داشت و شامل باغ و زمین و خانه بوداییان میشد

(<https://en.wikipedia.org/wiki/Sangharama>).

دهصلاح DEHSALAH

دهصلاح منسوب به صلاح یا صالح نامی است که من نمی شناسم و از کسی هم نشنیده ام چه کاره بوده و در کدام عصر زندگی می کرده. اما از شرح سفر شهزاده مرادبخش فرزند شاهجهان به سوی بلخ برمی آید که نام این قریه در آن دوران «ده میرزایان» بوده است. در تاریخ شاهجهان نامه می خوانیم: «چون شاهزاده هفتم جمادی الاول با افواج قاهره از کتل طول گذشته روز دیگر جلگای سرای معسکر گردانید و یک روز در یافتن خسرو در آنجا مقام نموده و هم از آنجا کوچ نموده سه روز از قریه

تاجکان و ده میرزایان و ده خواجه اولیا گذشته به نارین رسید...» (کنبوه، ۱۹۶۷: ۳۸۹). نیمه راه قریه تاجکان در ولسوالی پلحصار و قریه خواجه اولیا در ولسوالی جلگه تنها همین قریه دهصلاح بوده میتواند.

دیزک DAYZAK

دیزک متشکل از دیز و کاف تصغیر است. دیز صورت دیگر از دز یا دژ به معنی قلعه است. چنانکه در نام گردیز دیده می شود که به معنی «قلعه کوهی» است. اما این کلمه ترکیبی به نام خاص تبدیل شده است. در سمرقند جایی به نام دیزک بوده که بزرگانی از آنجا برخاسته اند. این قریه از قراء بزرگ اندراب و در دهانه دره قاسان موقعیت دارد.

قاسان QASAN

نام قاسان در جغرافیای قدیم از جمله در صورة الارض به گونه کاسان آمده است (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۱۸۲). آمده و از این جهت دارای سوابق طولانی است. کلمه قاسان باید متشکل از (قاس یا کاس + پسوند ان) باشد. کث شهری بوده در نزدیک سمرقند و در اثر آبخیزی های جیحون ویران شده است. از بعضی فرهنگیان قاسان شنیده ام که گویا مردم این قریه اصلا از ده بید سمرقند اینجا آمده اند. تبدیل حرف کاف به قاف در زبان فارسی ممکن است، چون کندز = قندز؛ کندهار = قندهار

کاردگر KARDGAR

در کاردگر شاید کارد می ساخته اند. اسمای تیرگران، آهنگران، آهنگر و کاردگر در اندراب وجود کار با آهن و ذوب فلزات و ریخت سکه را تایید میکند.

غوری سنگ GOORISANG

غوری سنگ از قراء بالای دره قاسان است و سنگ کوهی معنی می دهد. قرار اظهار برخی از سالمندان این دره در غوری سنگ کان مس وجود داشته که در قدیم استخراج می شده است.

شاشان SHASHAN

شاشان منسوب به شاش (چاچ) است. یعنی چاچیان. مردمانی که از شاش (چاچ) آمده اند. این نام هم قدیمی است و در افسانه و تاریخ از آن ذکر رفته است. چاچ که امروزه به نام تاشکند یاد میشود، در قدیم شهری بوده که در آن کمانهای خوب می ساخته اند و در شاهنامه بارها از این کمانها ذکر شده است.

تل میرغازی TAL-E- MIRGHAZI

تل به معنی تپه است و میر غازی بیگ از بزرگان اندراب در این تل خانه داشت. نیای بزرگ من نایب مرادعلی قسمتی از زمین های خود را از این میر غازی بیگ خریده بود که قباله های آن در نزد من نگهداری می شود.

قاجغری QAJGHARI

شاید کاشغری باشد. کسی منسوب به کاشغری. کاشغری شهری در ماوراءالنهر بود.

کوئل مرغ KOTAL-E- MURGH

اصلا کوئل مرغ (kotal-e- margh) است. مرغ به معنی سبزه زار است.

شیخ سراى SHAKHSARAAY

شیخ سراى به معنی سرایی که در یک شیخ موقعیت داشته است. شیخ به کوهی گفته می شود که نشیب تند داشته باشد. قلعه ای که در یک بلندی وجود داشته است.

ساکه SAKA

ساکه نام قوم است. ساکه ها در محلی به نام چشمه پروند زندگی دارند. این نام شاهد صادق زندگی و تمدن ساکها در این سرزمین ها بوده می تواند.

نوبهار NAWBAHAR

نوبهار تغییر یافته ناوایهار است. ویهاره به معنی معبد است. یعنی معبد نو. بزرگترین معبد از این گونه در بلخ وجود داشته که به نام نوبهار بلخ معروف بود و ویرانه های آن تاکنون به نام مسجد نه گنبد وجود دارد.

دهک DEHAK

مركب از (ده= كاف تصغير) است. يعنى ده كوچك. در جغرافىاي غزنه دوران سلسله غزنويان مكاني به همين نام وجود داشته كه ذكر آن در شعر مسعود سعد سلمان رفته است:

هفت سالم بسود سو و دهك

پس از آنم سه سال قلعه ناي

PUL-W- HESAR پلحصار

پلي روى رود اندراب در ميان سراب و اندراب كه در جوار آن حصارى در عهد بابريان هند ساخته شده بود و ذكر آن در بالا رفته است.

AHANGARAN آهنگران

قرية اى در ولسوالى پلحصار كه در باشندگان آن در قديم پيشه آهنگرى داشته اند.

TIRGARAN تيرگران

تيرگران هم قرية اى در ولسوالى پلحصار است كه در قديم تير مى ساخته اند.

SARAAB سراب

به معنى بالاي آب است. در برابر اندر اب كه به معنى پايان آب است.

SUMUNDAN سمندان

اين كلمه نيز تركيب (سمند+ پسوند ان) خواهد بود. يعنى دارندگان اسپهائى سمند.

DARA-E- SHU دره شو

شو و شى به معنى آب است. در شاهنامه چشمه اى به نام «سو» وجود دارد. دره شو معادل آبدره خواهد بود.

منابع

- ابن بطوطه (۱۳۷۶) سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمد على موحد، تهران: نشر آگه .
- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد (۱۳۶۶). صورة الارض، ترجمه جعفر شعار، تهران: انتشارات بنياد فرهنگ ايران.
- اصطخرى، ابواسحق ابراهيم (۱۳۶۸). مسالك و ممالك، به اهتمام ايرج افشار، تهران: شركت انتشارات علمى و فرهنگى.
- دوستخواه، جليل (1382). اوستا، گزارش و پژوهش جليل دوستخواه، تهران: مرواريد.
- اظهر دهلوى، عبدالودود (۱۳۵۰). رامين، تهران: انتشارات بنياد فرهنگ ايران.
- بابر شاه، ظهير الدين محمد (۱۳۸۶). بابرنامه، ترجمه و تعليق شفيقه يارقين، كابل: نشرات اكاديمى علوم افغانستان.
- بارتولد، ويلهلم (۱۳۰۸). تذكرة جغرافىاي تاريخى ايران، ترجمه‌ى حمزه سردادور، تهران: چاپخانه اتحاديه تهران .
- بيات، بايزيد (۱۳۸۲). تذكرة همايون و اكبر، تصحيح محمد هدايت حسين، تهران: اساطير.
- بيهقى، خواجه ابوالفضل (۱۳۸۳). تاريخ بيهقى، تصحيح على اكبر فياض، به اهتمام محمد جعفر ياحقى، مشهد: دانشگاه فردوسى.
- جيهانئى، ابوالقاسم احمد (۱۳۶۸). اشكال العالم، ترجمه عبدالسلام كاتب، تصحيح فيروز منصورى، مشهد: استان قدس رضوى.
- حبيبى، عبدالحى (۱۳۶۷). تاريخ افغانستان بعد از اسلام، تهران: دنياى كتاب .
- دانش، حميدالله (۱۳۸۳). سالنامه افغانستان، دور دوم، شماره دوم، كابل: رياست عمومى نشرات وزارت اطلاعات و فرهنگ.
- دهاتى، نورمحمد (۱۳۹۲). اندراب در اداوار تاريخ، پلخمري: ناشر نامعلوم.
- دهخدا، على اكبر (۱۳۹۹). لغتنامه، تهران: انتشارات و موسسه دهخدا.
- شامى، نظام الدين (۱۳۶۳). ظفرنامه (تاريخ فتوحات امير تيمور گوركاني)، به-كوشش پناهى سمنائى، روى تهران: سازمان نشر كتاب انتشارات بامداد.
- آيتى، عبدالمحمد (۱۳۴۶) تحرير تاريخ وصاف، تهران: انتشارات بنياد فرهنگ ايران .

-صدقی، محمد عثمان (۱۳۸۵). جغرافیای مختصر تاریخی شهرهای آریانا، به کوشش محمد یعقوب واحدی، کابل: انتشارات امیری.

-عارض، غلام جیلانی (۱۳۷۹). جغرافیای ولایات افغانستان، پشاور: کتابخانه های سیار اریک.

-علامی، ابوالفضل (۱۸۷۲). آیین اکبری، جلد دوم، تصحیح ه. بلخن، کلکته: پبلشت میشن پریس.

-علی یزدی، شرف الدین (۱۳۷۳). ظفرنامه، (جلد ۱-۲). به-کوشش سید سعید محمد صادق، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: مرکز اسناد مجلس.

-فضل-الله، رشیدالدین (۱۳۷۳). جامع-التواریخ، مصحح محمد روشن و مصطفی موسوی، ج ۱، تهران: نشر البرز.

-قاموس جغرافیایی افغانستان. (۱۳۳۵). جلد ۱. کابل: انجمن دائرة المعارف آریانا؛

-کنبوه، محمدصالح (۱۹۶۷). شاهجهان نامه ج ۲، ترتیب و تحشیه دکتر غلام یزدانی، تصحیح وحید قریشی، لاهور: مجلس ترقی ادب..

-کهزاد، احمدعلی (۱۳۲۵). تاریخ افغانستان، جلد اول، کابل: انتشارات نامعلوم.

-مارکوارت، یوزف (۱۳۸۳). ایران شهر در جغرافیای بطلموس، ترجمه مریم میراحمدی، تهران: انتشارات طهوری.

-مبارک، شیخ ابوالفضل (۱۳۷۲). اکبرنامه، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

-محمدکریم- مترجم (۱۳۴۰). یادداشت های هیوان تسانگ، ترجمه محمد کریم، آریانا، سال نوزدهم، شماره ۳، ص ۴۷-۵۲.

-محمد نادرخان (۱۳۰۲). رهنمای قطغن و بدخشان، به کوشش برهان الدین کشکی، کابل: مطبعه سنگی وزارت حربیه.

-مفتاح، الهامه (۱۳۷۶). جغرافیای تاریخی بلخ و جیحون و مضافات بلخ، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

-مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۸۵). احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران: کومش.

-میرخواند، محمد بن خاوند شاه بلخی (۱۳۷۵). روضة الصفا، تهذیب و تلخیص دکتر عباس زریاب، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی.

-نظامی، مژگان، اندراب، در دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۰، شماره مقاله ۴۰۳۸، برگرفته از گوگل به تاریخ جمعه ۲۴ اردیبهشت ۱۴۰۰ مطابق ۱۴ می ۲۰۲۱

-نویسنده نامعلوم (۱۳۴۲) حدود العالم، با مقدمه بارتولد و حواشی و تعلیقات مینورسکی، ترجمه، حواشی و تعلیقات میرحسین-شاه، کابل: نشرات پوهنهی ادبیات.

-یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۳۸۳). برگزیده مشترک، ترجمه محمدپروین گنابادی، تهران: امیرکبیر.

من التوفیق

تاریخ ۱۴ میزان ۱۴۰۲ مطابق ۶ اکتوبر ۲۰۲۳